خاطراتی از اولین روزهای تشکیل سپاه در گفت‌وگو با پاسدار پیشکسوت احمد اسلیمی

پاسداران جوان با سلاح‌های غنیمتی آموزش چریکی می‌دیدند

اسلیمی در دوران دفاع مقدس

علیرضا محمدی

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ با فرمان امام خمینی(ره) تشکیل شد. این نهاد مردمی و انقلابی اوایل تشکیلش از داشته‌های مادی چیزی نداشت جز یک حکم برای تعیین فرماندهانش که از سوی شورای انقلاب و شخص شهید دکتر بهشتی امضا شده بود. پاسداران جوان راه درازی داشتند تا این نهاد انقلابی را به ثمر برسانند. احمد اسلیمی از پاسداران دوره اولی می‌گوید: «برای نیروهای پاسدار حرف اول و آخر را می‌زد. وگرنه سپاه در آن زمان چیزی نداشت که به نیروهایش بدهد. تا چند ماه حتی حقوق نمی‌گرفتیم. بعد هم هر مبلغی که به ما می‌دادند هر کسی به اندازه نیازش برمی‌داشت. هر مأموریتی که اعلام می‌شد بی‌چون و چرا سینه سپر می‌کردیم و به دل خطرات می‌رفتیم.» خاطراتی از روزهای اول تأسیس سپاه را از زبان اسلیمی پیش‌رو دارید.

ژ. ۳ غنیمتی

اولین سلاح‌هایی که بچه‌های پاسدار با آن آموزش می‌دیدند همان سلاح‌هایی بودند که در جریان انقلاب از پادگان‌ها غنیمت گرفته بودیم. عمده این اسلحه‌ها ژ. ۳ بود. یعنی همان سلاحی که در اختیار نیروهای گارد شاهنشاهی قرار داشت و بعد از درگیری‌های منتهی به پیروزی انقلاب، این سلاح‌ها به غنیمت نیروهای انقلاب درآمدند. تا آنجا که من یادم است، کلاشنیکف بعدها به سازمان رزم سپاه وارد شد. اوایل فقط ژ. ۳ بود و سلاح‌های قدیمی‌تر مثل ام. یک که هرچند قدیمی بودند اما کارمان را راه می‌انداختند. من اولین بار کلاشنیکف را دست یکی از مربی‌های آموزشی دیدم که می‌گفتند این سلاح را از لبنان آورده است. خیلی از انقلابی‌ها که در زمان شاه مجبور به فرار از ایران می‌شدند، می‌رفتند بین سازمان فتح یا مبارزان فلسطینی و لبنانی آموزش می‌دیدند. اینها بیشتر آموزش چریکی دیده بودند و به ما هم همان چیزی را یاد می‌دادند که خودشان آموخته بودند. آموزش‌های کلاسیک بعدها توسط بچه‌های ارتش به پاسدارها یاد داده شد. سپاه اوایل داشته مادی نداشت اما بچه‌ها ایمانی داشتند که همه کمبودها را جبران می‌کرد.

> اولین سلاح‌هایی که بچه‌های پاسدار با آن آموزش می‌دیدند همان سلاح‌هایی بودند که در جریان انقلاب از پادگان‌ها غنیمت گرفته بودیم. عمده این اسلحه‌ها ژ. ۳ بود که در اختیار نیروهای گارد شاهنشاهی قرار داشت و بعد از درگیری‌های منتهی به پیروزی انقلاب، این سلاح‌ها به غنیمت نیروهای انقلاب درآمدند. تا آنجا که می‌دانم کلاشنیکف بعدها به سازمان رزم سپاه وارد شد

برای رضای خدا

ما قسم خورده بودیم از هیچ جانفشانی برای پا گرفتن نظام اسلامی دریغ نکنیم. می‌گفتند گنبد کاووس شلوغ شده، می‌گفتیم چشم و اعزام می‌شدیم. جزیره کیش نیاز به نیرو دارد، می‌رفتیم. خلق مسلمان در آذربایجان آشوب ایجاد کرده‌اند، می‌رفتیم. کردستان به‌هم ریخته است، مأموریت می‌گرفتیم و می‌رفتیم. توقعی هم نداشتیم که کسی ما را ببیند یا تشویق کند. این روحیه از همان دوران انقلاب در بچه‌ها ایجاد شده و مانده بود. وقتی مردم علیه شاه قیام کردند، کسی نمی‌دانست پیروز می‌شویم یا نه، ولی همه یکصدا به خیابان‌ها آمدند و بعد که به خواست خدا انقلاب پیروز شد، احساس کردیم این انقلاب الهی که مردم به پیروزی رسانده‌اند باید از سوی همین مردم حفظ شود. پس یک نفر می‌رفت عضو کمیته می‌شد. آن یکی عضو سپاه و یک نفر هم که زمان شاه به فرمان امام از خدمت سربازی فرار کرده بود، دوباره داوطلبانه زیر پرچم می‌آمد تا پادگان‌ها خالی نمانند. بدنه سپاه از همین بچه‌های انقلابی شکل گرفت و نقطه قوتش هم وجود چنین نیروهای مخلصی بود.

اسارت در پاوه

من در یکی از اولین مأموریت‌هایم به عنوان یک نیروی پاسدار به کردستان رفتم. در غائله پاوه جزو نیروهای شهید وصالی بودم و آنجا به دست ضد انقلاب اسیر شدم. قبل از اینکه بتوانم از دست آنها فرار کنم، حسابی من را شکنجه دادند که هنوز هم از اثرات آن اذیت می‌شوم. بعد از فارغ شدن از بند مجروحیت و مسائلی که پشت بند آن برایم ایجاد شده بود، مبلغی به من دادند و گفتند حقوق چند ماه گذشته است که نگرفته‌ای. از اردیبهشت ۵۸ تا اواخر تابستان همین سال من حتی یک ریال حقوق نگرفته بودم. جمع آنها در آن زمان مبلغی شده بود که بیشترش خرج دارو و درمانم مجروحیتم شد، اما خیلی از بچه‌ها همان حقوق اولیه را هم نگرفتند. یک عده می‌گفتند نیاز نداریم و یک عده می‌گفتند فلانی از ما بیشتر به این پول احتیاج دارد. یا بعضی از بچه‌ها به قدر نیاز برمی‌داشتند و باقی را به محرومان و مستمندان می‌بخشیدند.

خاطره پاسدار جوان

یک‌بار در مریوان بودیم و تعدادی از بچه‌ها از گروه ما جدا شده بودند. یکی از بچه‌ها به اسم برادر رحیمی به کرمانشاه رفت تا از سپاه آنجا تقاضای نیرو کند. قرار بود تانک‌های ارتش را تا بانه مشایعت کنیم و نیرو کم داشتیم. رحیمی رفت و با یک نیروی جوان برگشت. از آن بنده خدا که الان نامش را فراموش کرده‌ام پرسیدم چطور شد با برادر رحیمی همراه شدی؟ گفت ایشان در مقر سپاه کرمانشاه دنبال نیرو می‌گشت و چون کسی را پیدا نکرد، گفتم با شما می‌آیم. پرسیدم شما که قرار شده با گروه ما به بانه بیایی، حکم مأموریت گرفته‌ای؟ نگاهی به من انداخت و گفت مگر وقتی انقلاب کردیم از کسی مأموریت گرفته بودیم. گفتم نه. گفت پس من هم با همان انگیزه و روحیه آمده‌ام تا خدمت کنم و بعد اگر عمری باقی بود به تهران برگردم. ایشان با ما همراه شد و تا بانه آمد. بعد هم که دوباره به مریوان و سپس کرمانشاه برگشتیم، این پاسدار جوان راهی تهران شد و دیگر او را ندیدیم. خاطره ایشان را تعریف کردم که بدانیم پاسدارها چقدر بی‌ادعا و بدون هیچ چشمداشتی مأموریت‌های مختلف را برعهده می‌گرفتند و خودشان را به خطر می‌انداختند بدون آنکه حتی یک برگه مأموریت ساده هم داشته باشند.

اسلیمی در یکی از اولین اعزام هایش به کردستان رفته بود

غلامحسین بهبودی

سیدمهدی حسینی از نیروهای پیشکسوت سپاه و همین طور از پژوهشگران حوزه دفاع مقدس در باره نحوه تشکیل سپاه می‌گوید: بعد از پیروزی انقلاب با توجه به اینکه طرز فکری مبنی بر تشکیل یک نیروی نظامی از دل مجموعه انقلاب وجود داشت، چهار گروه یا جریان اصلی داعیه تشکیل سپاه را داشتند؛ یکی دولت موقت بود که گارد ملی را تشکیل داد و افرادی مثل لاهوتی و ابراهیم یزدی به دنبال آن بودند. این نیروی گارد ملی با فرماندهی آقای دانش منفرد در میدان حر تشکیل می‌شود. پادگان‌های موجود در میدان حر محل عملیاتی این نیرو بودند و ستاد مرکزی‌اش در خیابان پاسداران بود. گروه دوم را شهید محمد منتظری ایجاد کرده بود و بزرگانی چون شهید کلاهدوز او را همراهی می‌کردند. شهید منتظری معتقد به اسلام بدون مرز بود و فعالیت‌های بین‌المللی داشت. بنابراین از مجاهدان اسلامی فلسطین و لبنان هم در گروهش استفاده می‌کرد. گروه سوم را حزب ملل و تعدادی از زندانی‌های سیاسی دوران شاه مثل جواد منصوری، ابوشریف، مرحوم دوزدوزانی و... تشکیل دادند. نیروهای حزب ملل هم از قدیم مبارزه مسلحانه داشته و افرادی مثل ابوشریف در امور نظامی مهارت‌هایی داشتند. گروه چهارم هم که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود. این سازمان از اجتماع چند گروه مسلح تشکیل شده بود. وجه مشترک همه این گروه‌ها، مبارزه مسلحانه علیه رژیم طاغوت بود.

یکی از اولین رژه های نیروهای پاسدار پس از تشکیل سپاه

نحوه تشکیل سپاه از زبان یک محقق حوزه دفاع مقدس

از سلطنت‌آباد تا پاسداران

اجتماع گروه‌های مختلف

تا مدتی هر چهار گروه به صورت مستقل عمل می‌کردند، اما مسلماً نمی‌شد این استقلال عمل گروه‌ها همیشگی باشد. باید در قالب یک گروه یا نهاد خاص قرار می‌گرفتند. بنابراین قرار شد همه این گروه‌ها جمع شوند و با نام رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی فعالیت کنند. چهره‌هایی مثل آقای رفیق دوست می‌آیند و برای وحدت این گروه‌ها رایزنی و تبادل نظر می‌کنند. بعد قرار می‌شود هر کدام از این چهار گروه نمایندگانی را به پادگان جمشیدیه بفرستند. از حزب ملل ابوشریف، مرحوم دوزدوزانی و جواد منصوری می‌روند. از گروه شهید منتظری مرحوم محمدزاده، شهید کلاهدوز و آقای عبدالله محمودزاده می‌روند و از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی شهید بروجردی، محسن رضایی و آقای فروتن و از سپاه دولت موقت هم نمایندگانی می‌آیند. بعد از جلساتی که برگزار می‌شود یک اساسنامه با ۹ بند و چند تبصره تصویب می‌شود.

۷ واحد برای سپاه

بعد از رایزنی‌های صورت گرفته، قرار می‌شود هفت واحد برای سپاه در نظر گرفته شود. این هفت واحد: فرماندهی، روابط عمومی، مالی و اداری، عملیات، آموزش، تدارکات، تحقیقات و اطلاعات بودند. بعد اساسنامه تصویب شده به شورای انقلاب می‌رود و پس از تأیید در آنجا، به خدمت حضرت امام برده می‌شود و ایشان هم فرمان تأسیس سپاه را صادر می‌کنند. البته حکم امام به صورت شفاهی بود. به همین ترتیب کارها روی روال مشخصی پیش می‌رود و مسئولان هر هفت واحد معرفی می‌شوند. آقای جواد منصوری اولین فرمانده سپاه می‌شود. ابوشریف مسئول عملیات می‌شود، رفیق دوست تدارکات، شهید کلاهدوز آموزش، یوسف فروتن روابط عمومی و... خلاصه هر معاونتی مسئول خودش را پیدا می‌کند. با تشکیل رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به سپاهی که زیر نظر دولت موقت تشکیل شده بود اعلام می‌شود نهاد شما دیگر قانونی نیست. بعد مقری که در خیابان سلطنت‌آباد (پاسداران کنونی) بود از آنها گرفته می‌شود و در اختیار ستاد فرماندهی سپاه قرار می‌گیرد و بعد اماکن دیگر سپاه در نقاط و پادگان‌های دیگری پا می‌گیرد.

خاطره

خاطره‌ای از شهید مدافع حرم محمدتقی سالخورده برگرفته از کتاب «هفت روز دیگر»

پربسته بود برای پریدن

شهید مدافع حرم محمدتقی سالخورده بهار ۱۳۹۵ در خان طومان سوریه به شهادت رسید. متنی که پیش‌رو دارید، برگرفته از کتاب «هفت روز دیگر» نوشته مصیب معصومیان است که خاطراتی از این شهید را در بر دارد. برشی از کتاب هفت روز دیگر را با هم می‌خوانیم.

شهر الحاضی - حلب

اولین بار سال ۱۳۹۴ به استان حلب سوریه رفتیم، شهر الحاضی. در مقر مستقر شدیم. قبل از ما، محمدتقی و چند نفر از دوستان آنجا رفته بودند. ما حدوداً ۱۰ روز بعد از آنجا رفتیم. اینها نوبتشان تمام شده بود و باید می‌آمدند استراحت اما شهید سالخورده و حسین برادران آمدند پیش سردار عبدالله صالحی و اصرار کردند همراه یگانشان بمانند. آقای اندی و قاسمی گفتند آقای برادران همین روزهاست که پدر می‌شود باید برگردد. محمدتقی طی این چند وقت دو، سه بار تا دم مرگ رفته و برگشته. خانواده‌اش هم باخبر شده‌اند و نگران‌اند. بهتر است هر دو برگردند. محمدتقی و حسین برادران رفتند پیش حاج حمید رستمیان آنجا متقاعدشان کردند که بمانند و ماندند. وقتی برگشتند پیش من تجهزاتشان را تحویل داده بودند. من دوباره به آنها تجهیزات و سلاح و امکاناتی را که نیاز داشتند دادم. لباس گرم و پلیور و لباس زیر و جوراب و کفش و نیم پوتین. اما آنها قبول نکردند. هر چه گفتم سهمیه شماست، قبول نکردند.

نوبت سوم بود

مرحله آخر بود. قبل از اعزام به خان طومان اعلام کردند ۳۰ نفر می‌خواهند اعزام شوند و همه ۳۰ نفر هم سرباز بودند. قرار شد نوبت‌بندی کنند. نوبت اول یک سال تحویل گرفتن یگان در خان طومان بود. طبق این برنامه باید در هر سه نوبت گردان صابرین نیرو داشته باشد. محمدتقی در نوبت سوم بود و آقای برادران و صالحی هم در نوبت اول و دوم بودند.

یک روز محمدتقی با من تماس گرفت: داداش! گفتم: جانا، کجایی؟ چه شده؟ گفت: تو در گروه من و در نوبت من هستی. گفتم: آنجا چه کاره‌ام؟ گفت: مسئول آماد و پشتیبانی. خواستم به تو خبر بدهم که خوشحال بشوی. همین هم بود. خیلی خوشحال شده بودم و تشکر کردم تا اینکه زمان اعزام به منطقه رسید و تماس گرفتند. نیمه شب اعزام شدیم. قرار شد ما برویم به «خلصه» که نیروهای فارس و شیراز برگردند. منطقه را تحویل گرفتیم، تغییر و تحولات انجام شد و نیروهای فارس رفتند. بچه‌های لشکر ۲۵ کربلا و نیروهای فاطمیون جایگزین ما شدند.

> روز قبل از درگیری، محمدتقی آمد پیش من، سر تا پایش خاک آلود بود. گویا همراه بچه‌های فاطمیون مشغول سنگرسازی بود. دو روز بعد، من در حال تردد در مسیر بودم برای رساندن مهمات که از بیسیم شنیدم درباره محمدتقی دارند حرف می‌زنند. یکی گفت: «پربسته بود که پرید.» صدای بعد گفت: «نه، هنوز پرواز نکرده، فقط یک بالش شکسته...» کمی بعد خبر قطعی شهادتش آمد

شهید مدافع حرم محمد تقی سالخورده

خبر قطعی شهادت

محمدتقی بعد از سه روز آمد دنبال من. خیلی دوست داشت من برای کار آماد بروم پیش او، اما احمدی قبول نکرد و گفت ما در سلاح و مهمات و توپ مشکل داریم. برای همین من خیلی از اوقات می‌رفتم پیش محمدتقی و به او سر می‌زدم. یکی از بچه‌ها را برای رسیدگی به کار آماد فرستاده بودم پیش محمدتقی و سیدکریم کریم‌زاده که تجربه کار آماد را داشت و از همشهری‌های محمدتقی هم بود، اهل نکا.

روز قبل از درگیری، محمدتقی آمد پیش من، سر تا پایش خاک‌آلود بود. گویا همراه بچه‌های فاطمیون مشغول سنگرسازی بود. دو روز بعد، من در حال تردد در مسیر بودم برای رساندن مهمات که از بیسیم شنیدم درباره محمدتقی دارند حرف می‌زنند. یکی گفت: «پربسته بود که پرید.» صدای بعد گفت: «نه، هنوز پرواز نکرده، فقط یک بالش شکسته...» تا اینکه رسیدم به خلصه. آنجا خبر قطعی شهادت محمدتقی سالخورده را شنیدم از راننده تویوتایی که شهید سالخورده و حسین مولوی را رسانده بود بیمارستان.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۲۸۵

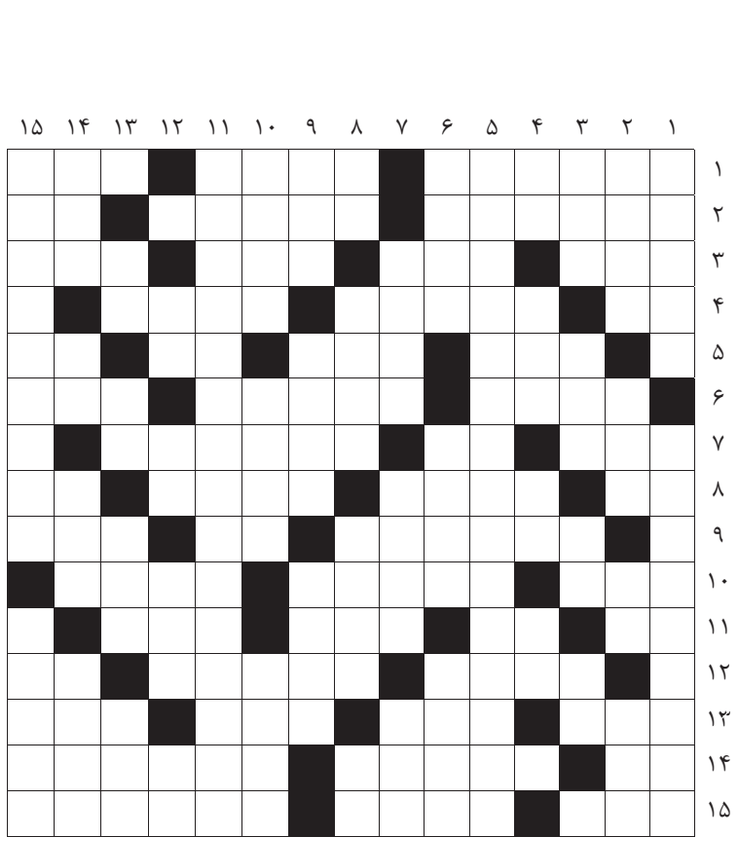

از راست به چپ

■ ۱ـ سکه کم بها- قانون مغولی- کوچک‌ترین واحد پول دوران قاجار ■ ۲- تنها موجود زنده دریاچه ارومیه- پرنده صلح- اندوه ■ ۳- مکر و حیله- درختی همیشه سبز- انعکاس صدا- کیسه وسایل خیاطی ■ ۴ـ حرف انتخاب- گیاه گون- آخرین غزوه پیامبر ■ ۵- ضمیر محترمانه- ماتم- تاکسی پرظرفیت- نور اندک ■ ۶- فرمان کشتی- بخش زیرین در- سخن سر به مهر ■ ۷ـ دستگاه ضدعفونی کننده وسایل پزشکی- رها- داعیه ■ ۸ـ قورباغه- شراره آتش- وسیله نظافت لوله اسلحه- ویتامین جدولی ■ ۹- نام قدیم ایذه- آوای رزمی کار- پرجمعیت‌ترین کشور مسلمان ■ ۱۰ـ دوش و کتف- ریختن پول به حساب بانکی- نام قدیم ژاپن ■ ۱۱ـ قدم یک‌پا- گرفتنی سربزنگاه- فضا- سرند ■ ۱۲- سومین فرمانروای خوارزمشاهی- آهنگر- سم شترمرغ ■ ۱۳ـ مداراکردن- مسافرت دسته‌جمعی- شش- آسمان ■ ۱۴ – پهلوان- تیم فوتبالی معتبر در فرانسه- مقدمه پرش ■ ۱۵ـ میان‌سال- رشته پهن شبیه تسمه- آبی کم‌رنگ

از بالا به پایین

■ ۱ـ شهر برج ایفل- مردمی ■ ۲ـ نژاد ما- خار و تیزی کاه- حرف پیروزی- کالای باز ■ ۳ـ نوعی رواندار- تشکر شیرین- گرد بتونه- سفید آذری ■ ۴- مخفف هستم- اغما- یک و یک- همراه پت ■ ۵- استانی در ایران ■ ۶ـ دستی که باید به سمت نیازمندان دراز شود- پایتخت پرو- قهرمان شورشی سیاهپوش و اسب سوار ■ ۷- پل راه‌آهن شمال- سوغات کرمان- صدای کافی ■ ۸ـ عدد اول- حصار و قلعه- ابریشم مصنوعی- مساوی ■ ۹ـ خودداری کردن- کتاب رکوردها- درخشان ■ ۱۰ـ رابط الکتریکی- رب‌النوع آتش هندیان- اپرای وردی ■ ۱۱ـ فیلمی از الیا کازان ■ ۱۲ـ درخت زبان گنجشک- چله کمان- شیمی کربن- فرار حیوان ■ ۱۳- حمله نظامی- راه شاعرانه- ریم- بخشش ■ ۱۴ـ طویله- نیم ساعت!- مرزبان- شهری در استان مرکزی ■ ۱۵- کنایه از همه جا و همه کس است- هر گونه اختلال در تکلم

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۴	۳	۲						
			۴		۱			
		۱					۳	۵
۳						۷		
۶	۲					۳		
				۷		۸		
			۷		۶			
۹	۱	۴						
					۳		۹	

۶	۵	۷	۶	۴	۱	۲	۸	۳
۳	۸	۲	۷	۵	۶	۴	۱	۹
۴	۷	۱	۲	۹	۸	۶	۵	۳
۲	۴	۷	۴	۸	۶	۵	۹	۱
۱	۴	۶	۹	۷	۵	۸	۴	۲
۹	۶	۸	۴	۱	۲	۷	۴	۶
۵	۲	۴	۱	۶	۸	۹	۷	۷
۷	۲	۴	۱	۶	۹	۸	۵	۶
۸	۱	۹	۵	۲	۷	۴	۶	۴

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۲۸۴

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ف	ا	س	■	ح	ض	ر	ت	ش	ا	ه	چ	ر	ا	غ
۲	ی	ر	ا	ق	■	م	ا	ر	ا	ت	و	ن	■	ش	ل
۳	و	ی	ر	و	س	■	ل	ی	پ	ا	ز	■	س	م	ط
۴	د	ک	ا	ر	■	د	ا	■	ر	ن	■	ر	و	ی	ا
۵	!	ه	■	س	ا	ی	ز	■	ک	و	■	خ	ا	ز	ن
۶	ل	■	ا	ن	پ	ا	ر	ه	■	ل	م	■	د	ا	د
۷	■	ل	ن	گ	■	ن	ت	ر	س	■	ر	ت	■	ز	ا
۸	ا	■	د	ا	د	ا	ش	■	م	ق	ی	ا	س	■	ز
۹	س	ا	■	ل	ا	■	ت	ر	ا	ش	■	ل	ر	ز	■
۱۰	پ	س	ت	■	م	خ	■	ا	ن	ق	ل	ا	ب	■	ب
۱۱	ی	ک	ر	و	■	و	چ	■	ه	ر	ی	ر	■	ا	ا
۱۲	ن	ا	و	ه	■	ن	و	ر	■	ق	م	■	ک	و	ه
۱۳	و	ر	ا	■	ا	س	ل	و	ب	■	ا	ب	و	ل	ا
۱۴	ز	ی	■	پ	ی	ر	ا	ب	ن	د	■	د	ا	ی	م
۱۵	ا	س	ک	ا	ن	د	ی	ن	ا	و	ی	■	ر	س	ا